

## باسمه تعالی

۱. تنبیه پنجم: الفاظ مطلق.....
۱. الفاظ دارای وضع بالعلامیه.....
۲. الفاظ دارای وضع بالتسمیه.....
۲. اسم خاص.....
۳. اسم عام (اسم جنس).....
۳. اسم جنس نکره.....
۳. نکته اول: محکی در اسم جنس نکره.....
۴. نکته دوم: تفاوت نکره در سیاق اثبات و نفی.....

**موضوع:** اطلاق و تقیید/مقدمات حکمت /الفاظ مطلق

### خلاصه مباحث گذشته:

در مورد فصل دوم یعنی مقدمات حکمت، در جلسات قبل چهار تنبیه مطرح شد. در این جلسه تنبیه پنجم در مورد الفاظ مطلق شروع می‌شود.

### تنبیه پنجم: الفاظ مطلق

همانطور که گذشت گاهی یک لفظ، متّصف به اطلاق می‌شود مانند «فقیر» در «اکرم فقیراً» یا «اکرم الفقیر». گاهی نیز یک کلام یا خطاب، متّصف به اطلاق می‌شود، زیرا حاوی یک عنوان مطلق است. در این تنبیه از الفاظی بحث می‌شود که متّصف به اطلاق می‌شوند زیرا در مورد پاره‌ای از الفاظ، تأمل و اشکال وجود دارد.

در مباحث گذشته گفته شد از دید اصولی الفاظ تقسیم به دو دسته می‌شوند: اسم‌ها؛ و علامت‌ها؛ حرف همیشه علامت است و هیئات نیز ملحق به حرف هستند زیرا هیئت دقیقاً لفظ نیست بلکه کیفیت تلفظ است، لذا لفظ نیست بلکه ملحق به لفظ است. در این مباحث از عنوانی جامع بین کیفیت و لفظ استفاده می‌شود، یعنی از عنوان «دالّ لفظی» استفاده می‌شود. هیئت دارای انواعی است مانند «هیئت فعل» و «اسم فاعل»، البته به نظر می‌رسد فقط دو هیئت دارای وضع وجود دارد: هیئت فعل؛ و هیئت جمله؛ زیرا در اسم فاعل فقط یک وضع وجود دارد (نه اینکه مانند فعل، هیئت آن دارای یک وضع، و ماده آن دارای وضع دیگری باشد). در هر یک از این اقسام باید بررسی شود که اّتصاف به اطلاق هست یا نیست:

### الفاظ دارای وضع بالعلامیه

الفاظ دارای وضع بالعلامیه، متّصف به اطلاق نمی‌شوند. البته در یک مورد اطلاق برای آنها به کار می‌رود، در جایی که به همراه متعلّق خود یک اسم تشکیل دهند مانند «اکرم من فی البلد». در این مورد «من فی البلد» روی هم یک اسم است یعنی یک دالّ اسمی است. اما دالّ علامتی هیچگاه متّصف به اطلاق نمی‌شود.

### الفاظ دارای وضع بالتسمیه

الفاظ دارای وضع بالتسمیه، همان اسم‌ها هستند که دو قسم عامّ و خاصّ دارند. اتّصاف به اطلاق در هر یک از این دو قسم بررسی خواهد شد:

#### اسم خاصّ

گفته شده است اسمی که برای معنای خاصّ وضع شده است، مانند «زید» و «کعبه» و «مکه»، متّصف به اطلاق می‌شود. اطلاق در این اسماء به لحاظ حالات و مقارنات است، مانند «قیام» و «جلوس» در مورد زید، و یا «در قم بودن» یا «در مشهد بودن» در مورد وی. جمله «اکرم زیداً» اطلاق دارد، لذا اگر زید در خیابان هم اکرام شود، کافی است تا ماموریه اتیان شده باشد. به این اطلاق «اطلاق احوالی» گفته می‌شود که در مقابل «اطلاق افرادی» است. یعنی عنوان زید فقط یک فرد دارد لذا اطلاق افرادی ندارد.

به نظر می‌رسد اسم خاصّ دارای اطلاق لفظی نیست. توضیح اینکه حالات و مقارنات عنوان «زید» از دو حال خارج نیست:

الف. گاهی حالات و مقارنات به قیود «ماده» و «متعلّق» برمی‌گردد مانند «اکرم زیداً یوم الجمعة»، که در این جمله «یوم الجمعة» در حقیقت قیدی برای خود زید نیست، بلکه قیدی برای اکرام (متعلّق) و یا قیدی برای حکم (وجوب) است؛

ب. گاهی نیز حالات و مقارنات قیدی برای خود «زید» است مانند «اکرم زیداً الجالس»، که قید «الجالس» قیدی برای وجوب یا اکرام نیست، بلکه قیدی برای خود زید است. در این مورد اطلاق وجود دارد، اما این اطلاق یک «اطلاق مقامی» است نه «اطلاق لفظی»، زیرا این اقسام از انقسامات خود زید نیست بلکه از انقسامات حالات زید است. اطلاق مقامی یعنی اینکه مولی در مقام بیان بود و حالتی را ذکر نکرد، پس از سکوت مولی کشف می‌شود این حالت خاصّ، مدّ نظر وی نبوده است. به عبارت دیگر زید نام فرد است و حالات و مقارنات از مسمی خارج است و از انقسامات معنی نیست، تا اطلاق لفظی عنوان «زید» شامل آنها شود. بنابراین اطلاق در اسماء خاصّ، اطلاق مقامی است.

۱. مقرر: این موارد از بحث خارج هستند، زیرا در این موارد عنوان «زید» اطلاق ندارد. به عبارت دیگر این حالت در واقع از حالات زید نیست بلکه از حالات اکرام است. اکرام نیز از معانی عامّ است و خاصّ نیست. در مورد قید هیئت هم همینطور است که از حالات زید نخواهد بود.

## اسم عام (اسم جنس)

در علم اصول به اسم‌هایی که معنای عام دارند، «اسم جنس» گفته می‌شود؛ در مقابل اسم‌هایی که معنای خاص دارند که به آنها «اسم علم» یا «معرفه» گفته می‌شود. بنابراین در علم اصول، اسم جنس همان اسمی است که معنای عام دارد مانند «کاتب» یا «انسان» یا «سما» یا «فقیر». اسم دارای معنای عام، گاهی به صورت نکره به کار می‌رود مانند «رجل» و گاهی به صورت معرفه مانند «الرجل» یا «غلام زید»؛ و معرفه شدن اسم جنس نیز یا به واسطه «ال» است و یا به واسطه «اضافه» است.

## اسم جنس نکره

اسم جنس نکره، ممکن است علامت وحدت داشته باشد مانند «اکرم رجلاً» و یا علامت تثنیه داشته باشد مانند «اکرم رجلین»، و یا علامت جمع داشته باشد مانند «اکرم رجلاً». البته این موارد وقتی متّصف به اطلاق می‌شوند که متکلم در مقام بیان بوده و قید متّصلی نباشد. البته باید به دو مطلب توجه داشت:

## نکته اول: محکی در اسم جنس نکره

همانطور که گفته شد در هر اسمی همیشه یک «محکی» وجود دارد. اگر اسم جنس همراه علامت (وحدت، یا تثنیه، یا جمع) باشد، و مشارالیه افراد معین باشند، در این صورت اسم جنس متّصف به اطلاق نمی‌شود. به عنوان مثال «رجل» در جمله «رأیت رجلاً» متّصف به اطلاق نیست زیرا محکی آن یک فرد معین است؛ و یا در جمله «رأیت رجلین» نیز مطلق نیست زیرا متکلم اشاره به دو فرد معین دارد؛ و یا در «رأیت رجلاً» نیز مطلق نیست زیرا متکلم اشاره به چند فرد معین دارد. اما اگر مشارالیه فرد یا افراد مردّد باشد، در این صورت اسم جنس متّصف به اطلاق می‌شود. به عنوان مثال «رجل» در جمله «اکرم رجلاً» مطلق است زیرا محکی آن همان فرد مردّد است؛ و در جمله «اکرم رجلین» هم مطلق است زیرا محکی همان دو فرد مردّد است؛ و در جمله «اکرم رجلاً» نیز مطلق است زیرا محکی همان افراد مردّد است؛

در تثنیه و جمع اگر دو یا چند مرد اکرام شوند، این عمل، مصداق ماموریه است، چه تک تک اکرام شوند و چه با هم اکرام شوند. به عنوان مثال در «اکرم رجلین»، اکرام زید به تنهایی مصداق ماموریه نیست، و اگر بعد عمرو هم اکرام شود این اکرام هم به تنهایی مصداق ماموریه نیست، اما مجموع آن دو اکرام، مصداق ماموریه است؛ اما اگر دو مرد باهم اکرام شوند، مصداق ماموریه است. در این صورت، اکرام نفر سوم نه مصداق ماموریه است و نه جزء مصداق است؛ و چون فرض این است که مراد متکلم از «رجلین» تعیین حداقل است، اگر سه مرد را باهم اکرام نماید، باز مصداق ماموریه است، یعنی اینطور نیست که جزء آن مصداقی برای ماموریه باشد.

## نکته دوم: تفاوت نکره در سیاق اثبات و نفی

مطلب دوم اینکه در مورد نکره در علم اصولی مشکلی پیش آمده است. در دو مثال «اکرم رجلاً» و «لاتکرم رجلاً» عنوان «رجل» مطلق است، که در این مطلب اختلافی نیست؛ اما اشکالی وجود دارد که در اولی اطلاق «بدلی» و در دومی «استغراقی» است. به تعبیر دیگر در اولی فقط «یک حکم» وجود دارد، اما در دومی «به عدد افراد رجال» حکم وجود دارد. تفاوت این دو در چیست؟